دوفصلنامهٔ علمی پژوهش‌های مابعدالطبیعی
سال دوم، شماره ٤، پاییز و زمستان ١٤٠٠

درآمدی تحلیلی و انتقادی بر فیزیکالیسم باربارا مونترو[1]

محمد حسن فاطمی‌نیا[2]

چکیده

تجربه‌های کیفی (کوآلیا) از بزرگ‌ترین موانع صدق فیزیکالیسم است. این‌که با فیزیک چگونه می‌توان لذت، شادی، غم و درد را تبیین کرد، معضل ساده‌ای برای فیزیکالیست‌ها محسوب نمی‌شود. در این بین باربارا مونترو، از معروف‌ترین مدعیان فیزیکالیسم، با ارائهٔ معنای خاصی از لفظ «است» در تعریف فیزیکالیسم (هر چیزی فیزیکی است) مدعیّ است می‌توان در معنای «فیزیکی» توسعه ایجاد کرد؛ به‌عنوان مثال وقتی گفته می‌شود «آب H2O است» لزوماً بدین معنا نیست که آب این همان با H2O است، بلکه می‌توان بدین معنا باشد که آب از H2O برآمده و از آن تشکیل یافته است. متناظراً تجربه‌های کیفی (امور ذهنی) هرچند این‌همان با امور فیزیکی (مغزی) نیستند اما فراروییداده و مبتنی بر آن‌ها هستند و همین مقدار برای فیزیکی بودن تجربه‌های کیفی کفایت می‌کند. در مقاله حاضر ضمن ارائهٔ ترجمهٔ مقالهٔ «فیزیکالیسم» از باربارا مونترو، در سه گام، فراروییدادگی را نقد کرده و اثبات کرده‌ایم که آموزهٔ مذکور حداکثر، هم‌بودگی یا هم‌تغییری بین امور ذهنی و امور فیزیکی را اثبات می‌کند و هم‌بودگی یا

---

[1]. **مقاله ترویجی**؛ تاریخ دریافت:۱۴۰۰/۶/۴؛ تاریخ تایید علمی: ۱۴۰۰/۱۰/۱۷.

[2]. دکتری از موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی خمینی، قم، ایران (fatemizxc@yahoo.com).

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

هم‌تغییری بین امور ذهنی و فیزیکی نمی‌تواند دلیل موجهّی برای اطلاق کلمه «فیزیکی» بر تجربه‌های کیفی از قبیل لذت باشد.

کلیدواژگان: فیزیکالیسم، تجربه کیفی، کوآلیا، فراروی‌دادگی.

۱. مقدمه

طبق برداشت برخی، فیزیکالیسم، شادی را از زندگی انسانی می‌گیرد. بنابر دیدگاه مذکور، اگر فیزیکالیسم صحیح باشد، لذت بردن از یک بطری نوشابه و شیرین‌کامی که برای پدر از اولین بوسه بر نوزاد خود حاصل می‌شود و هیجانی که با یک یا چندبار افتادن توپ گلف در حفره، به انسان دست می‌دهد، جز فعالیت‌های مغزی چیزی نیستند. در عین‌حال، فیزیکالیسم، محتملاً به‌طور خیلی گسترده، به‌عنوان نظریهٔ عام فیزیکی در مورد ماهیت جهان تلقّی می‌شود و خیلی از فیلسوفانی که تصوّر می‌کنند فیزیکالیسم قسمت شاد زندگی را از بین برده است، هنوز با چنگ و دندان از آن دفاع می‌کنند؛ اما دقیقاً ایدهٔ فیزیکالیسم چیست؟ امیدوارم در مقاله پیش‌رو فهم از فیزیکالسم (همان نظریه‌ای که خیلی از فیلسوفان هم عاشق آن و هم از آن متنفر هستند) را، به سمت جلو پیش ببرم. به‌ویژه می‌خواهم به فهمی از نظریهٔ فیزیکالیسم برسم که جوهر خودش را حفظ می‌کند و هم‌زمان، علاوه برصحّت خودش، در هضم مباحث روز نیز بتواند مورد استفاده واقع شود. فیزیکالیسم، نظریه‌ای به‌موازات دیدگاه تالس که می‌گفت: همه‌چیز آب است یا دیدگاه دموکریتوس که می‌گفت همه‌چیز «اتم در خلأ» است، نظریه‌ای دربارهٔ سرشت نهایی طبیعت جهان است؛ اما فیزیکالیست به‌جای اینکه حکم کند هر چیز «اتم در خلأ» است، یا هرچیزی آب است، حکم می‌کند «همه چیز، فیزیکی است» یا آن‌چنان‌که معمولاً تعبیر می‌شود: «هر چیز، فیزیکی است». البته تعریف مذکور تا زمانی که ندانیم فیزیکی بودن به چه معناست، معرفت خاصی به ما نمی‌دهد. درحقیقت هرکدام از کلمات «هر چیزی»، «است» و «فیزیکی» در

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

معرض تفاسیر مختلف قرار دارند. در آن‌چه پیش‌رو می‌آید، به‌ترتیب هرکدام از مؤلفه‌های مذکور را بررسی می‌کنم.

۲. قلمرو فیزیکالیسم؛ بررسّی قید «هر چیزی»[1]

هستی‌شناسی، مطالعهٔ بسیار کلی از واقعیت است و فیزیکالیسم نوعاً تفکر در مورد یک چنین نظریهٔ هستی‌شناختی است. این تفکر به ما می‌گوید؛ هر چیزی فیزیکی است. امّا اگر این‌گونه نیست [که هر چیزی فیزیکی است] پس دقیقاً چه مقدار از واقعیت، متصور است که به فراچنگ فیزیکالیست درآید؟ این‌جا و هرجا که من از اصطلاح «فیزیکالیسم» به‌طورکلی استفاده می‌کنم، نه فقط اشیاء و ویژگی‌های فیزیکیِ سطح بنیادین، بلکه پدیده‌هایی مانند صخره‌ها، درختان و صندلی‌ها را هم دربر می‌گیرد. این‌که یک نفر چقدر فیزیکالیسم را محدود کند، به هدف او بستگی دارد و از زمانی که غرض اصلی فیزیکالیست نوعاً ذهن شده است، برای فیزیکالیست‌ها و مخالفان ایشان غیرعادی نیست که صرفاً روی این مسئله که ذهن، فیزیکی است یا نه تمرکز کنند. درواقع ممکن است حتی کسی صرفاً از نظری فیزیکی بودن ذهن، به‌عنوان فیزیکالیسم یاد کند. می‌توان به‌سادگی نظریهٔ مذکور را مختصراً این‌گونه معرّفی کرد: هر چیزی (یا بخش عمده هر چیزی) فیزیکی است. اما این جملهٔ مختصر، زمانی که نوع شامل‌تری از فیزیکالیسم استعمال شود تا فیزیکالیسم را نسبت به امور ذهنی هم‌ساز کند، ممکن است گیج‌کننده باشد؛ ازقبیل زمانی که فیزیکالیست‌ها استدلال می‌آورند که امر ذهنی محتملاً فیزیکی است؛ زیرا هر چیز دیگری فیزیکی است؛ آشکار است که در اینجا قلمرو «هر چیزی دیگر» فقط امور ذهنی نیست. پس بنابراین چه چیزی می‌بایست به‌عنوان «هر چیزی دیگر» شمرده شود؟

[1] . Montero, Barbara (2011), Physicalism, in: The Continuum Companion to Philosiphy of Mind, Edited by James Garvey, Londn, Continuum International Publishing Group, Pp. 92-101.

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

برخی، فیزیکالیسم را در گسترده‌ترین معنای ممکن آن می‌فهمند؛ فیزیکالیسم تئوری‌ای است دربارهٔ همه‌چیز؛ هر چه می‌خواهد باشد؛ تئوری‌ای که می‌گوید همهٔ واقعیت‌ها فیزیکی هستند. طبق این تلقّی فراگیر، فیزیکالیسم نه‌فقط به انسان‌ها، حیوانات، سنگ‌ها، درختان و دیگر اشیاء عینی که فیزیکی‌اند، اشاره دارد، بلکه موضوعات انتزاعی نیز، که بر مبنای بعضی از محاسبات شامل اعداد، خواص، انواع [کلی] و قضایا می‌شود، همه فیزیکی هستند. حتی اگر خدا وجود داشته باشد، باتوجه به حقیقت این تلقّی از فیزیکالیسم، خدا نیز باید جسمانی قلمداد شود. عده‌ای دیگر تصور می‌کنند فیزیکالیسم می‌بایست قلمرو محدودتری داشته باشد. برای مثال برخی، فیزیکالیسم را صرفاً به‌عنوان نظریه‌ای مربوط به جهان عینی می‌دانند، یعنی به‌طورکلی در مورد پدیده‌های مکانی و زمانی است. پس فیزیکالیسم صحیح است اگر و فقط اگر همهٔ پدیده-های موجود در مکان یا زمان فیزیکی باشند. این فهم از فیزیکالیسم تضمین می‌دهد که حالات ذهن با حقیقت فیزیکالیسم ارتباط دارد، زیرا فرایندهای ذهنی هر چه باشند، به نظر می‌رسد، در طی زمان رخ می‌دهند. جفری پالند (Jeffrey Poland) هنگامی‌که ادعا کرد فیزیکالیست‌ها با آن‌چه در طبیعت وجود دارد، یعنی با آن‌چه که از نظر مکانی و زمانی به ما مرتبط بوده و می-توانیم با آن تعامل داشته باشیم و از آن متأثّر و منفعل و ساخته شویم، سروکار دارند یا باید سروکار داشته باشند، توانست به‌عنوان مدافع این تلقّی از قلمرو فیزیکالیسم شناخته شود، البته به این شرط که ما هم مانند خیلی‌ها فرض کنیم جهان انتزاعی، تأثیر علّی روی ما ندارد (پالند، ۲۰۰۱، ص ۲۲۸).

یک رویکرد مرتبط با تعیین قلمرو فیزیکالیسم، این است که به آن به‌عنوان نظریه‌ای که دربارهٔ جهان تجربی است نگاه کنیم؛ یعنی نظریه‌ای که دربارهٔ پدیده‌هایی که با حواس‌مان شروع به شناختن می‌کنیم، یا با دقت بیشتری آن را توضیح می‌دهیم، یعنی دربارهٔ آن‌گونه پدیده‌هایی که

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

علم ما به آن‌ها می‌بایست توسط تجربهٔ حسی‌مان موجّه شود. اگر آن‌چنان‌که غالباً تصوّر می‌شود، حواسّ ما، توجیهی برای علم به انتزاعّیات نداشته باشند، این محدودیت اجازه می‌دهد امور انتزاعی غیرفیزیکالی، که با فیزیکالیسم سازگاری دارند، محقق شوند. بااین‌حال، اگر انتزاعیات، توسط حواس‌مان شناخته شوند، پس بنابراین تفسیر، حقیقت فیزیکالیسم، دلالت بر فیزیکی بودن انتزاعیات دارد. نظر عام‌تری مانند نظر آندرو ملنیک (Andrew Melnyk)، فیزیکالیسم را نظریه‌ای دربارهٔ جهان علیّ یا (و) ممکن می‌گیرد (ملنیک، ۲۰۰۳). اگر انتزاعیات علیّ نباشند یا اگر ضرورتاً وجود داشته باشند، این محدودیّت شبیه محدودیت‌های قبلی می‌شود. به‌هرحال، طبق این نظریه، حقیقت فیزیکالیسم بیان‌گر این نکته است که هرچیزی که دارای نیروی علیّ است، فیزیکی است. بنابراین، به‌عنوان مثال، اگر امور انتزاعی، داری نیروی علیّ باشند، طبق این تفسیر از فیزیکالیسم، برای آن‌که فیزیکالیسم حقیقت داشته باشد، امور مذکور می‌بایست فیزیکی باشند. علاوه‌بر این، طبق این فهم از فیزیکالیسم، اگر فیزیکالیسم درست باشد، حتی بعضی از اموری که تأثیر علّی روی ما ندارد، به‌شرط این‌که محتمل‌الوقوع باشند، باید فیزیکی باشند.

آیا فیزیکالیسم می‌بایست قلمرو محدودی داشته باشد؟ اگر ما بخواهیم فیزیکالیسم را فقط در جهان عینی محدود کنیم نمی‌توانیم درکی از معنای آن‌چه احیاناً «ساخت‌گرایی فیزیکی» نامیده می‌شود داشته باشیم. فیزیکالیست‌های ساخت‌گرا، مثل جیمز لیدیمن (James Ladyman)، اعتقاد دارند که ویژگی‌های بنیادین فیزیک کاملاً ساختاری هستند، (یعنی) فقط آشکار کنندهٔ ارتباط بین اشیاء و عدم همان اشیاء هستند (لیدیمن، ۲۰۰۷). بنابراین، جهان فیزیکی بنیادین، مطابق نظر او کاملاً انتزاعی است. به‌علاوه، لیدیمن اعتقاد دارد به این دلیل که جهان بنیادین فیزیکی، همه‌چیز را تعیّن می‌بخشد، چیز دیگری باقی نمی‌ماند که ساختار را بنا نهد یا همان‌طور که عنوان کتابش آشکار می‌کند: «همه‌چیز باید برود» (Everything must go). اگر می‌باید

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

اعتقاد پیدا کنیم که فیزیکالیسم صرفاً نظریه‌ای در مورد جهانی عینی است، نظریهٔ لیدیمن فقط در یک معنای کم اهمیتی، فیزیکالستی خواهد بود.

به‌هرحال محدودیت ملنیک، مطابق است با فیزیکالیست ساخت‌گرا (فرض کنید ویژگی‌های بنیادین فیزیک، هم محتمل هستند و هم علیّ)، هم‌چنین محدودیت او بر شهودی رهنمون می‌سازد که اگر جهان ما دارای ارواح ممکن‌الوجود غیرقابل‌کشف می‌بود که در کنار هم زندگی خوشی داشتند، فیزیکالیسم ممکن بود خطاء باشد. اگر خدایی ضروری الوجود تا جایی که ما علم داریم نه روی ما و نه روی جهان تأثیر علیّ نداشت، آنگاه وضعیت فیزیکالیسم چگونه خواهد بود؟ بنابر نظر ملنیک وجود این‌چنین خدایی با فیزیکالیسم سازگار است؛ اما روشن نیست که چرا باید این‌گونه باشد. فیزیکالیست‌ها به تفسیرهای محدودتری از فیزیکالیسم تمایل پیدا کرده‌اند، زیرا دفاع از آن‌ها ساده‌تر است؛ قطع‌نظر از تیغ اُکام، بسیار دشوار است برای نظریهٔ مذکور استدلال بیاوریم که (مثلاً) ارواح دست نیافتنی، وجود ندارند. با این‌حال، به نظر من یک استدلال برای فیزیکالیسم در معنایی غیرمحدود، باز موفق محسوب می‌شود، حتی اگر امکان رد شدن موقعیت‌ها را ابطال نکند، همان‌طور که هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند آن را رد کند. در همهٔ تئوری‌های درون فلسفی و بیشتر تئوری‌های برون فلسفی، به‌جز در حوزهٔ شک‌گرایی، لازم نیست نظریه‌ای را به‌گونه‌ای طرح کنیم که فقط در جهان شناخته شده کاربرد داشته باشد. بنابراین من فکر می‌کنم فیزیکالیست‌ها نیز نباید قائل باشند که دامنهٔ فیزیکالیسم صرفاً محدود است به چیزی که ما علی‌القاعده می‌توانیم علم پیدا کنیم. اگر فیزیکالیسم در مورد آن دامنهٔ نامحدود، نادرست است اما هنوز به مقدار کافی مفید است. البته، محدود کردن حوزهٔ فیزیکالیسم، طوری که وجود انتزاعیات، قطع نظر از چیستی ماهیت‌شان، نتواند فیزیکالیسم را طرد کند، موضوعی دیگر است. به نظر می‌رسد فیزیکالیست‌هایی که این خط سیر را انتخاب

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

کرده‌اند، دریافته‌اند که انتزاعیات تهدیدی برای فیزیکالیسم نیستند. بااین‌حال، من فکر می‌کنم راه بهتر برای هم‌سو شدن با این نگاه، همان‌طور که در بخش سوم توضیح خواهم داد، صرفاً این است که آن‌ها را فیزیکی به‌حساب بیاوریم. بنابراین پیشنهاد می‌کنم که ما «هر چیزی» را در فراگیرترین شکل ممکن فهم کنیم؛ فیزیکالیسم عبارت است: همه‌چیز، فیزیکی است هر چه می‌خواهد باشد.

۳. ارتباط بین کوه‌ها و مولکول‌ها؛ واکاوی معنای «است»

فیزیکالیست‌ها نوعاً چیزی را فیزیکی می‌دانند که وجودش به شیوه‌ای مناسب بر خواص فیزیکیِ پایه‌ای یا بنیادین، وابسته باشد؛ و نوعاً خواص فیزیکی بنیادین که آن‌ها در ذهن دارند، خواص میکروفیزیکی‌ای است که توسط فیزیک پشتیبانی می‌شود؛ به‌عنوان مثال ویژگی‌هایی از قبیل داشتن بار الکتریکی، کوارک بودن و غیره. من در بخش سوم، این پرسش از مفهوم ویژگی‌های بنیادین فیزیک را خواهم پرسید؛ اما در این‌جا قصد دارم بپرسم، واقعاً چه رابطه‌ای بین ویژگی‌های فیزیکی بنیادین با ویژگی‌های سطح بالا از قبیل ویژگی‌های ذهنی وجود دارد، که تصوّر می‌شود این رابطه کاری می‌کند که ویژگی‌های سطح بالا، فیزیکی شمرده شود. به بیان دیگر، وقتی‌که فیزیکالیست‌ها می‌گویند: «هر چیزی فیزیکی است»، دقیقاً مقصودشان از «است» چیست؟ بعضی اعتقاد دارند که ارتباط بین ویژگی‌های سطح بالای فیزیکی و ویژگی‌های بنیادین فیزیکی، ریشه در «تبیین» دارد. طبق دیدگاه مذکور، تصور می‌شود فیزیکالیسم درست است اگر و فقط اگر، هر چیزی ویژگی یا قانون بنیادین فیزیکی بوده یا به‌حسب چنین ویژگی‌ها و قوانینی، قابل‌تبیین باشد. به‌معنای دقیق کلمه، فیزیکالیسم یک نظریهٔ معرفت‌شناختی است دربارهٔ آن‌چه که می‌توانیم تبیین کنیم. این می‌تواند لوازمی هستی‌شناختی داشته باشد؛ زیرا ما نوعاً فکر می‌کنیم چون می‌توانیم r را با واژه‌هایی از p تبیین کنیم، قرینهٔ

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

خوبی است که سرشت بنیادین r، دائرمدار p است. با این‌وجود، این‌چنین نظری، اصولاً یک نظریهٔ معرفت‌شناختی است. به‌هرحال خیلی از فلاسفه، فیزیکالیسم را به‌عنوان یک نظریهٔ هستی‌شناختی می‌شناسند؛ نظریه‌ای که به ما می‌گوید جهان چه چیزی است؟ چه بتوانیم و چه نتوانیم درک کنیم، چگونه جهان این‌گونه می‌تواند باشد. خیلی‌ها تصوّر می‌کنند فیزیکالیسم هم‌چنان می‌تواند درست باشد، حتی اگر ما به تبیینی فیزیکی از آن نائل نشویم؛ مثلاً درد تا زمانی که درد است یک پدیده کاملاً فیزیکی است. همان‌طور که جزف لوین بیان کرده است؛ من آمادگی دارم ادعا کنم که ماتریالیسم می‌بایست درست باشد، هرچند نسبت به زندگی خودم نمی‌دانم چگونه است (لوین، ۱۹۹۸، ص ۴۷۵)؛ و بعضی از فیلسوفان مثل برن لویر (۱۹۹۰) و کولین مکگین (۱۹۸۹) نظریه‌هایی را دربارهٔ این‌که چرا نمی‌توانیم امکان درست بودن فیزیکالسم را در مورد ذهن باور کنیم، طرح کرده‌اند. اگرچه آن‌ها قائل‌اند که فیزکالیسم ممکن است کاملاً صحیح باشد.

برای درک این‌چنین موقعیت‌هایی، روابط متکی به فیزیک نمی‌تواند برحسب «تبیین» صورت-بندی شود. البته بیش‌ترین مدافعان نظریهٔ فیزیکالیسم برحسب تبیین، مقصودشان این نیست که ما می‌توانیم تبیینی از درد را چه در زمان حال و چه در زمان آینده، تدارک ببینیم؛ بلکه، قائل‌اند برای این‌که فیزیکالیسم درست باشد، این‌چنین تبیینی به‌طور مبنایی باید ممکن باشد، ولی معمولاً روشن نیست کدام مبنا در اینجا به کار می‌آید. این نظریه که تبیینی وجود دارد که ذهن آدمی می‌تواند [آن را] به‌دست آورد، به نظر می‌رسد که خیلی دست‌وپا گیر باشد. چرا باید پدیده‌هایی وجود نداشته باشند که فراتر از فهمِ هوش آدمی باشند؟ به هرحال، درک امکان تبیین برای یک ذهن ایده‌آل، یعنی ذهنی که توانایی درک هر چیزی را دارد، دشوار است.

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

در هر صورت، خیلی از صورت‌بندی‌های فیزیکالیسم، یک رابطهٔ هستی‌شناختی بین ویژگی‌های فیزیکی سطح پایین و ویژگی‌های سطح بالا را به کار می‌بندند؛ یعنی قصد به چنگ آوردن نظری را دارند که می‌گوید: ویژگی‌های سطح بالا چیزی بیش از ویژگی‌های سطح پایین نیستند. برای مثال؛ این‌گونه تصوّر می‌شود که اتخاذ این نظر که بلندی کوه، چیزی بیش از انباشت مرتفعی از صخره‌ها و سنگلاخ‌ها و خاک‌هایی که کوه را تشکیل داده‌اند نیست، و آن صخره‌ها و سنگلاخ‌ها و خاک‌ها چیزی بیش از مولکول‌هایی که از آن‌ها تشکیل شده‌اند، و آن مولکول‌ها چیزی بیش‌تر از اتم‌هایی که آن‌ها را تشکیل داده‌اند نیستند، و به همین منوال؛ بنابراین به‌زودی ما به مشکلاتی برمی‌خوریم؛ آیا مثلاً کوه فوجی ویژگی‌هایی ندارد که وابسته به ویژگی‌های خاک تشکیل شده از آن نباشند؟ برای مثال کوه فوجی از ویژگی محترم بودن نزد جامعهٔ ژاپنی برخوردار است، با این‌حال معلوم نیست صخره‌ها و قلوه سنگ‌ها از این ویژگی یا هر ویژگی دیگری که کوه مذکور می‌بایست دارای آن باشد، برخوردار باشند. فیزیکالیست‌ها، این نوع نگرانی‌ها را با تعمیم «پایهٔ وابستگی» به جهان فیزیکی، موردبحث قرار می‌دهند. شاید همهٔ ویژگی‌های کوه فوجی کاملاً وابسته به ویژگی‌های اجزائش نباشد، اما به‌هرحال وابستگی دارد؛ [حداقل] همان‌طور که فیزیکالیست می‌گوید؛ به ویژگی‌های فیزیکی پایه وابسته است. اگر ما همهٔ خواصّ فیزیکی بنیادین جهان را بچینیم، خاصیّت «محترم بودن کوه فوجی برای جامعه ژاپن» را هم چیده‌ایم، زیرا ما بنابر نظر فیزیکالیست، «محترم بودن برای مردم ژاپن» را نیز به‌حساب خواهیم آورد. اما دقیقاً ارتباط بین ویژگی‌های کوه فوجی و ویژگی‌های مولکول‌ها چیست؟ هرچند ناسازگاری قابل‌توجهی بین فیزیکالیست‌ها در چگونگی تبیین ارتباط بین ویژگی‌های کوه فوجی (یا ویژگی‌های سطح بالای دیگر) با ویژگی‌های بنیادین فیزیکی وجود دارد اما خیلی‌ها قائل‌اند ارتباط مذکور حداقل شامل «تعیّن رو به بالا» (Up to indeterminacy)

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

یا آنچه به «فراروی‌دادگی» [Supervenience] نیز مشهور است می‌شود. تعیّن روبه بالا نوعاً به‌عنوان این نظریه معرفی می‌شود که هر جهانی که بدل ویژگی‌ها و قوانین بنیادین فیزیکی جهان ما باشد، بدل همهٔ ویژگی‌های جهان ما نیز خواهد بود؛ بنابراین نشان می‌دهد که هر جهانی که بدل ویژگی‌های ذره‌بینی جهان ماست، بدل کوه فوجی و دیگر خواص سطح بالای جهان ما از جمله اذهان نیز خواهد بود. گاهی به‌صورت مجازی ارتباط بین تعیّن رو به بالا، یا فراروی‌دادگی، این‌گونه مطرح می‌شود که نهایت‌کاری که باید خدا انجام می‌داد تا جهان را خلق کند، این بود که ویژگی‌های بنیادین فیزیک را خلق کند، بعد از این او می‌توانست استراحت کند؛ زیرا امور دیگر خودسرانه ظهور می‌یافتند.

تعیّن رو به بالا چقدر ما را به فیزیکالیسم نزدیک می‌کند؟ تعیّن رو به بالا بیان می‌کند هر جهانی که بدل همهٔ ویژگی‌های بنیادین فیزیکی جهان ما باشد، بدل همهٔ ویژگی‌ها و قوانین جهان ماست؛ اما حالا وجود یک خدای ضروری را تصور کنید؛ آیا جهانی که بدل همهٔ ویژگی‌های فیزیکی بنیادین جهان ماست می‌تواند بدل این چنین خدایی هم باشد؟ شهوداً می‌فهمیم وجود خدا، فیزیکالیسم را ردّ می‌کند. اگر این صحیح باشد، پس تعیّن رو به بالا شرط کافی برای فیزیکالیسم نیست. مطمئناً اگر این خدای واجب الوجود، آزادانه در کار جهان مداخله کند، بدل فیزیکی بنیادین جهان ما ممکن نیست که بدل همهٔ ابعاد جهان ما باشد، زیرا خدا می‌تواند اشیاء را طوری چینش کند که در بدل جهان، اگرچه همهٔ ویژگی بنیادین از جهان یک‌سان است، [اما عملاً] من قهوه را به چایی ترجیح بدهم. به همین منوال، تعین رو به بالا مردود می‌شود. به هرحال اگر نقش خدا صرفاً چیدمان سرشت بنیادین جهان بود، صرفاً دستی می‌شد در عقبهٔ «انفجار بزرگ». اگر بتوان چنین چیزی گفت، پس وجود خدای واجب با تعیّن رو به بالا سازگار می‌شد. اگر شما نظریهٔ هیوم مبنی بر عدم ارتباط ضروری بین امور متمایز را

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

بپذیرید، پس این‌چنین خدایی نمی‌تواند موجود باشد. این چنین خدایی متمایز از مابقی جهان است، اما وجودش، باتوجه به [موجود بودن] جهان، ضروری است. متقابلاً، یک فرد می‌تواند قلمرو فیزیکالیسم را محدود کند تا این‌چنین خدایی بتواند با حقیقت فیزیکالیسم سازگار شود؛ اما اگر شما نظریهٔ هیوم را رد می‌کنید و هم‌چنین تصوّر می‌کنید که وجود خدا ناهم‌ساز با فیزیکالیسم است، شاید برآن هستید که تعیّن رو به بالا را به‌عنوان شرط لازم فیزیکالیسم نه شرط کافی رد کنید.

تمایل دست یافتن تؤامان، به شرط لازم و شرط کافیِ فیزیکالیسم، فلاسفه را به این عقیده سوق داده است که تبیین، در فهم ما از فیزیکالیسم، نقش دارد. فیزیکالیسیم، آن‌طور که آن‌ها در مورد آن فکر می‌کنند، صرفاً نظریه‌ای نیست که [بگوید] هر چیزی به‌وسیله ویژگی‌های بنیادین تعیّن می‌یابد، بلکه نظریه‌ای است که [می‌گوید] هر چیزی با ویژگی‌های بنیادین فیزیکی، متعیّن شده و در نهایت تبیین می‌یابد. محتملاً این چنین نظریه‌ای، فیزیکی قلمداد کردن یک خدای واجب-الوجود را طرد می‌کند؛ اگر طرد نکند، چنین خدایی ممکن است، فیزیکی به نظر برسد؛ اما اغلب، فقط با شرط لازم، قانع می‌شوند؛ زیرا خیلی از نوشته‌هایی که در مکتوبات فیزیکی، استدلال‌های متنوعی علیه فیزیکالیسم در خود جای داده‌اند، هرکدام از آن‌ها مدعّی اثبات ناکارآمدی اخذ «تعیّن رو به بالا» به‌عنوان شرط لازم فیزیکالیسم هستند؛ برای مثال، استدلال زامبی در مقابل فیزیکالیسم، تمایل دارد نشان دهد امکان وجود زامبی‌ها (نه آن گونهٔ هالیوودی مهیب، بلکه موجوداتی که در عین این‌که فاقد آگاهی‌اند، بدل ساختار میکروفیزیکی ما هستند)، مستلزم این است که آگاهی، فیزیکی نباشد. آیا راهی وجود دارد که خواست ما، که فیزیکالیسم باید، هم نظریه‌ای هستی‌شناختی باشد و هم با خدایی ضروری‌الوجود هم‌ساز باشد، محقّق شود؟

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

مطابق فیزیکالیسم: هر جهانی که بدل همهٔ ویژگی‌ها و قوانین فیزیکی بنیادی جهان ما باشد (و ویژگی‌های بنیادی دیگری را دربرنداشته باشد) بدل همهٔ ویژگی‌های جهان ما نیز خواهد بود و هر چیزی در جهان ما، نهایتاً از جواهر فیزیکی بنیادی ساخته شده است.

فرض کنید هم نفوس غیرمادی و هم یک خدای ضروری‌الوجود، دارای ویژگی‌های بنیادی غیرفیزیکی هستند. این نظریه مستلزم این است که وجود آن‌ها با فیزیکالیستی که دقیقاً ما می‌خواستیم ناسازگار است.

٤. فیزیکی بودن؛ واکاوی مؤلفه «فیزیکی»

وقت آن است این سؤال را مطرح کنیم که «امر فیزیکال چه امری است»؟ به‌عنوان مثال وقتی می‌گوییم که همه چیز توسط پدیده‌های بنیادین فیزیکی، متعین می‌شود، این پدیده‌های فیزیکی بنیادین چه هستند؟ اغلب، ویژگی‌های فیزیکی بنیادین را برحسب جواهر و خواص و شاید قوانینی که توسط میکروفیزیک ارائه شده‌اند، تعریف می‌کنند؛ یعنی پدیده‌های بنیادین فیزیکی، آن جواهر و ویژگی‌های مذکور در نظریه‌های میکروفیزیک هستند؛ اما مقصود از میکروفیزیک چیست؟ آیا همین میکروفیزیک فعلی مقصود است؟ این [سؤال] یک موقعیت روشنِ مناسبی را فراهم می‌کند؛ پس فیزیکالیسم نظریه‌ای می‌شود که می‌گوید: همه ویژگی‌های بنیادین، ویژگی‌های میکروفیزیکی هستند. متاسفانه، پذیرش نظریهٔ مذکور نسبتاً مشکل است، زیرا می‌دانیم که میکروفیزیک فعلی، به احتمال زیاد نه تماماً درست است نه تماماً کامل، و به‌این‌دلیل ما در حال حاضر می‌دانیم که به احتمال قوی صحیح نیست که [قائل باشیم] همهٔ ویژگی‌های سطح بالا توسط ویژگی‌های میکروفیزیکی معیّن شوند. یک فهم متداول‌تر از آن‌چه به عنوان ویژگی‌های بنیادین فیزیکی در نظریهٔ فیزیکالیسم یاد می‌شود، این است که

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

آن‌ها ویژگی‌هایی هستند که به‌واسطهٔ یک نظریهٔ فیزیکی مطرح می‌شوند، یک دانشِ فیزیکِ کامل و صحیح یا علم فیزیک در حالت نهایی خودش.

آیا ما می‌توانیم فیزیکالیسم را برحسب فیزیکی درست و کامل صورت‌بندی کنیم؟ البته، ما در حال حاضر نمی‌دانیم فیزیک آینده چگونه خواهد بود، بنابراین نمی‌توانیم فعلاً مشخصّ کنیم فیزیکالیسم درست است یا نه. امّا شاید فیزیکالیسم را بتوان فرضیه‌ای در نظر گرفت که در انتظار تأیید علمی (یا در این مورد، در انتظار ابطال علمی) است. بنابراین برداشت، فیزیکالیست‌ها تعهد می‌دهند که فیزیکالیسم صحیح باشد، اما ادعا نمی‌کنند در حال حاضر حکم به صحتّ آن کنند. من مشکلی نمی‌بینم که فیزیکالیسم را نظریه‌ای طرح کنم که منتظر تأیید تجربی باشد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد جدای از این‌که فیزیکالیسم تبدیل به نظریه‌ای می‌شود که صدقش منتظر تأیید تجربی است، حقیقتاً به نظر می‌رسد تعریف امر فیزیکال برحسب یک فیزیک کامل و درست، فیزیکالیسم را به حقیقتی بی‌ارزش تبدیل می‌کند؛ چرا باید مقرون به صرفه باشد که یک فیزیک کامل و درست ماهیت بنیادین هر چیزی را تبیین کند؟ اگر ارواح سرگردان آزاد در جهان ما موجود باشند، بنابر تعریف، یک فیزیک کامل، تبیینی از پایه‌ای‌ترین ماهیت این ارواح است. با این‌حال نه فیزیکالیسم و نه مخالفین آن، اعتقاد ندارند که نزاع فیزیکالیسم در زمان فعلی صرفاً در قالب تعریف درست باشد. فیزیکالیست‌ها قائل‌اند دربارهٔ نظریهٔ مذکور باید بحث شود و همان‌طور که خیلی‌ها معتقدند، نهایتاً بستگی خواهد داشت به آن‌چه که تحقیقات علمی نشان می‌دهد و آشکار است که مخالفین آن‌ها به هیچ مقدار (کم یا زیاد) قبول نمی‌کنند در حال انکار حقیقتی تحلیلی‌اند؛ پس به نظر می‌رسد فیزیکالیست‌هایی که فیزیکالیسم را طبق فیزیک کامل و صحیح تعریف می‌کنند، صرفاً با این تعریف، نمی‌توانند منظورشان نظریه‌ای را مد نظر داشته باشند که در مورد هرچیزی است؛ چراکه در این صورت، ادعای‌شان مبنی بر فیزیکی

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

بودن ذهن، یک حقیقت بی‌ارزش است. با این‌حال هنوز دلیلی وجود دارد که فکر می‌کنم آن‌ها صرفاً قصد ندارند که [تعریف فیزیکالیسم را] به دورهٔ پایانی فیزیک احاله دهند. به این خاطر ممکن است فیزیک هنوز غیرکامل و غیرصحیح باشد، حتی بدتر، بر طبق همهٔ آنچه که ما می‌دانیم، فیزیک ممکن است سیر قهقرایی داشته باشد. پس ما به راه دیگری برای تعریف امر فیزیکال نیاز داریم. برخی استدلال می‌کنند پدیده‌هایی وجود دارد که فیزیک و شاید پژوهش-های علمی با تمامیت‌شان درصدد پوشش آن‌ها نیستند. در عوض، فیزیک‌دانان، از حیث نقش-شان به‌عنوان فیزیک‌دان، دلیل می‌آورند که صرفاً به تبیین طبقهٔ خاصی از پدیده‌ها توجه دارند و نفوس و ارواح از این طبقه خارج‌اند؛ به‌همین خاطر، واقعیت فیزیکالیسم، برای بحث مفتوح می‌ماند. پس سؤال این است: آیا ویژگی‌های بنیادین دیگری از قبیل آن ویژگی‌هایی که تحت قلمرو فیزیک کامل و صحیح هستند، وجود ندارد، قلمرویی که در آن هرچه به‌عنوان وجود یک موضوعِ مورد مطالعه فیزیک محسوب می‌شود، در روش‌های مشخصّی محصور است. این مسئله، فیزیکالیسم را به‌طور عجیبی پرمخاطره می‌کند، اما باید تصریح کنیم فیزیک دارای حدود قابل‌شناختی است (البته گذشته از آن موردی که بنابر تعریف، غیرقابل شناختند). آن‌گونه که من می‌بینم این موضوع، معنای کاملاً روش‌مندی از اعتقاد به اینکه تحقیق علمی نباید پیش موانع (a priori barriers) را بپذیرد، پی‌ریزی می‌کند. مطمئناً می‌تواند معقول باشد که بگوییم وقتی امور [کشور] متوقف شده است، شایسته نیست کمک مالی دولت به تحقیقات فیزیکی در مورد خواصّ ارواح سرمایه‌گذاری شود. این تحقیق به‌نظر می‌رسد فعلاً بی‌ثمر است. به هرحال، این ادعا که فیزیک هرگز نباید ماهیت روح‌ها را بررسی کند، حتی اگر یک آزمایشگاه فیزیک، علائم روح را در برخی از روش‌هایی که در حال حاضر غیرقابل سنجش است، نشان دهد، یک ادعای خیلی بزرگ‌تری است و در حقیقت، به نظر می‌رسد این‌گونه موانع، ممکن است پیشرفت

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

را به تأخیر بیندازد. به بیان دیگر به‌نظر می‌رسد که یک رویکرد خوب برای تحقیقات علمی این است اگر قلمرویی را کشف کنید که با نقشه شما مطابقت ندارد، نقشه را تغییر دهید، نه قلمرو را. این چنین تغییری نه‌تنها ممکن است مستلزم گسترش هستی‌شناسی علمی، بلکه مستلزم تغییر روش علمی ما نیز بشود. برای مثال، اگر آزمایش‌های کنترل شدهٔ مضبوط، موفق نشوند پدیده‌هایی را که فکر می‌کنیم قطع‌نظر از آن آزمایش‌ها وجود دارند، نشان دهند، همان‌طور که بعضی ادعا می‌کنند آن پدیده‌ها می‌توانند موردی از پدیده‌های فراروان‌شناختی باشند، ما باید تلاش کنیم راهی برای تغییر [روش‌های] کنترل پیدا کنیم. اگر ما به‌نحوی، متقاعد شدیم که یک قلمرو روحانی وجود دارد که از جهت علّی از جهان ما مجزّاست، به ما حق بدهید که برای فهم آن تلاش کنیم.

این مسئله کجا پایان خواهد یافت؟ من فکر می‌کنم مسئلهٔ مذکور نشان می‌دهد علی‌رغم انطباق دو اصطلاح، امر فیزیکی درواقع نباید فراتر از [علمِ] فیزیک تعریف شود. فیزیک، عبارت است از مطالعه طبیعت بنیادین جهان، هرگونه که آن طبیعت می‌تواند باشد؛ ولی فیزیکالیسم نسبت به آن‌چه امر بنیادین فیزیکی باید شمرده شود، دقیق‌تر است. حتی اگر فعالیت‌های بنیادین آگاهی محض، قسمتی از حوزهٔ فیزیک می‌بود (همان‌طور که دانشمند فیزیک؛ یوجین وایگرن (Eugene Wigner) ادعا کرده است؛ نیاز به تبیین فروپاشی تابع موج دارد)، نباید به‌عنوان امر فیزیکی محسوب بشود؛ امّا اگر فیزیک، ما را نسبت به آن‌چه به‌عنوان امر فیزیکی محسوب می‌شود راهنمایی نمی‌کند، پس چه چیزی است؟

فیزیکالیسم نظریه‌ای است هستی‌شناختی، اما نظریهٔ هستی‌شناختی‌ای که در نظر دارد تمایلات کسانی را که خودشان را فیزیکالیسم می‌خوانند تأمین کند. البته عملاً نظریه‌ای را ارائه می‌دهد که دیدگاه مخالفین فیزیکالیسم را رد می‌کند؛ بنابراین ما دنبال فهمیدن فیزیکالیسمی که اذهان

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

آزاد معلّق، خدایی که ضرورتش از ذات خودش است نه از غیرخودش و هنجارهای غیرقابل تقلیل بنیادین را همه به‌عنوان امور غیرفیزیکی طبقه‌بندی کند. من اعتقاد دارم اگر ما ویژگی‌های فیزیکی بنیادین را صرفاً به‌صورت سلبی، یعنی براساس انواعی از ویژگی‌های طرد شده تعریف کنیم، می‌توانیم به تعریف فیزیکالیسم دست یابیم؛ بنابراین ویژگی‌های فیزیکی بنیادین ویژگی‌های بنیادین، غیرهنجاری، غیرقابل‌تقسیم و غیرذهنی می‌باشند.

اما چرا آن‌ها و فقط آن‌ها باید از تلقّی فیزیکالیستی جهان حذف شوند؟ هرچند خیلی از فلاسفه ممکن است موافق باشند که حقیقتاً فیزیکالیسم ویژگی‌های مذکور را سلب می‌کند، [اما اینکه] چه چیزی را واقعاً باید سلب کند، قسمتی از یک سؤال ادامه‌دار است؛ برای مثال، برخی و نه همه، اصالت حیات را به‌قدری ضدفیزیکالیسم تصور می‌کنند که برای نیروی حیات یک چارچوب بنیادین ارائه می‌دهند؛ اما در هر صورت تا زمانی که فرد در ابتدا مشخص کند چه نوع ویژگی‌های بنیادین، به‌عنوان امور غیرفیزیکی محسوب می‌شوند، ما چارچوبی در اختیار داریم که می‌توانیم پیرامونش بحث از حقیقت فیزیکالیسم را ادامه بدهیم. در راستای کامل کردن چارچوب مذکور، نظریه‌ای از فیزیکالیسم که خود ما به آن دست‌یافته‌ایم را در ذیل می‌آوریم: «هر جهانی که بدل همهٔ ویژگی‌ها و قوانین بنیادینِ غیرقابل تقسیم، غیرهنجاری و غیرذهنی جهان باشد (و شامل هیچ ویژگی بنیادین دیگری نباشد) بدلِ همهٔ ویژگی‌های جهان نیز است و هر چیزی در جهان ما نهایتاً ترکیب یافته از امور غیرقابل‌تقسیم، غیرهنجاری و غیرذهنی است». این طریق از فهم فیزیکالیسم ممکن است مقداری پرطمطراق باشد، اما به‌نظر می‌رسد که روح فیزیکالیسم را جذب می‌کند؛ زیرا با موجود بودن اموری از قبیل نفوس غیرمادی و خواصّ ذهنی، که اموری فراتر از امور فیزیکی هستند، سازگاری ندارد (حتی اگر وجودشان از ضرورتی که قلمرو امر فیزیکال معین می‌کند تبّعیت کند). یا به‌بیان بهتر، با آن امور تا جایی سازگاری

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

دارد که امور بنیادین محسوب بشوند؛ اما اگر آن‌ها به‌وسیله ویژگی‌های غیرهنجاریِ، غیرآسمانی و غیرذهنی معیّن شوند (اما نه این‌که معیّن کنند)، فیزیکی محسوب می‌شوند، همان‌طور که باید محسوب شوند. اما آیا این تعریف ما را صرفاً با یک لیست نامتجانس از ویژگی‌هایی که می‌توانند غیر- فیزیکی شمرده شوند، رها نمی‌کند؟ بنابر نظر فرانک جکسون فیزیکالیسم، نقض-کننده لیست بلند بالای متافیزیک‌ها است. بلکه، او فیزیکالیسم را به‌عنوان تبعیض‌گری بزرگ می‌انگارد که نسبت به مجموعهٔ کوچکی از ویژگی‌ها و روابط مورد نظرشان وارد عمل می‌شود. مطمئن باشید، لیست ویژگی‌های که توسط فیزیکالیسمِ سلبی، کنار گذاشته شده‌اند، بعید است وسیع نباشد، ممکن است هنوز هم کسی بخواهد بداند چه چیزی ویژگی‌های غیرفیزیکی را یک‌پارچه می‌کند، [البته] گذشته از این واقعیت که تعدادی هستند که خودشان را فیزیکالیسم می‌نامند در حالی‌که ایشان، حقیقتاً خواصّ مذکور را نمی‌شناسند.اما چرا فیزیکالیست‌ها این ویژگی‌ها را دوست ندارند؟

چرا باید ویژگی‌های متعین، از قبیل ویژگی‌های بنیادین که ذهنی هستند، غیرفیزیکی شمرده شوند؟ من فکر می‌کنم که ویژگی‌های معین [ذهنی]، از لحاظ فیزیکی «غیرقابل قبول» فرض شده‌اند، زیرا آن‌ها به جهانی اشاره دارند که همراه ما در ذهن خلق شده‌اند. اگر پدیده‌های ذهنی بنیادین بودند، برای مثال اگر پدیده‌های مذکور بخشی از سرچشمه جوشش اصلی که از انفجار بزرگ به‌راه افتاده بود می‌بودند یا در طول مسیر به‌عنوان شیئی اضافه هم‌چون امر نوظهوری، پدید آمده بودند، ذهن جایگاه مهمی در جهان می‌داشت. من فکر می‌کنم این موضوع، وجود خدایی که مراقب ماست را به ذهن خیلی‌ها خطور می‌دهد. بنابراین اشاره مذکور یک تلویح نیست، پس آنتی‌فیزیکالیست‌ها می‌توانند آتئیسم باشند. به‌هرحال من فکر می‌کنم ویژگی‌های غیرفیزیکی متصفّ به بدنامی شده‌اند، زیرا در بسیاری از تلقی‌ها در مورد

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

خدا، انواعی از ویژگی‌ها هستند که اگر خدا وجود داشته باشد، می‌توانند موجود شوند؛ و با شهرت باقی می‌ماند، حتی اگر خاستگاه آن به فراموشی سپرده شود.

همان‌طور که انتظار می‌رود، اگر شما خداپرست باشید، طبق تعریف، فیزیکالیسم را رد خواهید کرد. به‌هرحال به نظر نمی‌رسد این فیزیکالیسم تمام لذت را از زندگی بیرون بریزد. اگر فیزیکالیسم درست باشد لذت بردن از یک لیوان پر از شربت نباید صرفاً چیزی باشد که به مغز شما خطور می‌کند؛ بلکه اگر فیزیکالیسم درست باشد، این‌چنین لذتی توسط خواص عصبی و نهایتاً توسط ویژگی‌های غیرذهنی بنیادین متعینّ می‌شود. البته این هم به‌اندازهٔ چیزهایی دیگر واقعیت دارد؛ ولی آیا فیزیکالیسم درست است؟ متأسفانه این سؤال را باید برای بحث بعدی نگه داریم.

۵. سنجش مقاله

در این مجال تلاش داریم مهم‌ترین دغدغه باربارا مونترو را موردسنجش قرار دهیم. برای رسیدن به هدف مطلوب ما نیاز به برداشتن چند گام مهم داریم. در گام اول جان کلام مونترو یعنی مقصود اصلی مقاله را تبیین می‌کنیم و در گام دوم خاستگاه دیدگاه مونترو را تبیین و تشریح می‌کنیم و در گام سوم خاستگاه مذکور را مورد نقد قرار می‌دهیم.

۵,۱. گام اول: تبیین مقصود اصلی مقاله

مهم‌ترین دغدغهٔ مقالهٔ حاضر در قالب این سؤال مطرح شده است «آیا به‌راستی فیزیکالیسم لذت‌ها را از ما سلب می‌کند؟» به بیان علمی‌تر آیا با قبول فیزیکالیسم، توجیهی برای لذت‌هایی که از دنیای پیرامون خود می‌بریم خواهیم داشت؟ خاستگاه سؤال مذکور، چالش بزرگی است که کوآلیا (Qualia) برای نظریات یگانه‌انگاری به‌ویژه فیزیکالیسم به وجود آورده است. کوآلیا همان تجربه‌های درونی ما مثل درد، لذت و ادراک است. در حقیقت تمام تلاش مونترو

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

جمع بین تعریف فیزیکالیسم و کوآلیا است. او لذت را به‌عنوان نماد کوآلیا استفاده می‌کند و مدعی است طوری می‌تواند فیزیکالیسم را تعریف کند که شامل امور ذهنی،که به‌ظاهر غیرفیزیکی می‌نمایند، نیز بشود. فیزیکالیست می‌گوید «هر چیزی فیزیکی است». تعریف مذکور دارای سه مؤلفه است: ۱. هر چیزی ۲. فیزیکی ۳. است. در این بین مونترو برای رسیدن به هدف خود، یعنی گنجاندن کوآلیا در تعریف فیزیکالیسم، از بین سه مؤلفه مذکور، روی مؤلفه «است» تمرکز کرده است؛ پس برخلاف برخی فیزیکالیست‌ها که به تفسیرهای محدود-تری از فیزیکالیسم رو آورده‌اند، مؤلفه «هر چیزی» را بدون هیچ تغییری در فراگیرترین معنای خود اخذ می‌کند. در عوض او با دست‌کاری در مؤلفهٔ «است»، عملاً مؤلفهٔ «فیزیکی» را توسعه داده تا جایی که امور غیرفیزیکی از قبیل کوآلیا را نیز دربربگیرد. اما مونترو چگونه با تغییر در معنای «است»، در معنای «فیزیکی» بودن توسعه ایجاد می‌کند؟ در یک تمثیل ساده می‌توانیم از عبارت «آب = H2O» دو برداشت متفاوت داشته باشیم:

الف: آب همان اکسیژن و هیدروژن است.

ب: آب از اکسیژن و هیدروژن تشکیل یافته است.

فرق دو جملهٔ مذکور این است که «است» در جملهٔ نخست به معنای «این‌همانی» است، ولی در جملهٔ دوم بدین معناست که هویت آب از هویت اکسیژن و هیدروژن سر برآورده است. به بیان دیگر «آب» تکیه یا «ابتناء» بر اکسیژن و هیدروژن دارد؛ اما متناظراً «است» در «هر چیزی فیزیکی است»، صرفاً به‌معنای این‌همانی نیست، تا در تبیین امور ذهنی و از جمله کوآلیا دچار مشکل بشویم، بلکه شامل معنای «ابتناء» نیز می‌شود. پس در این صورت، فیزیکالیسم، کوآلیا را هم دربرمی‌گیرد، زیرا کوآلیا هرچند این‌همان با امور فیزیکی (مغز) نیست، ولی به آن‌ها ابتناء دارد. او درنهایت فیزیکالیسم را این‌گونه تعریف می‌کند: هر چیزی در جهان ما نهایتاً ترکیب

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

یافته از امور غیرقابل‌تقسیم و غیرهنجاری و غیرذهنی است. مونترو به‌صراحت می‌گوید: «اگر آن‌ها [امور هنجاری، آسمانی و ذهنی] به‌وسیله ویژگی‌های غیرهنجاریِ غیرآسمانی و غیر-ذهنی، معیّن شوند فیزیکی محسوب می‌شوند». همان‌طور که مشهود است او به‌جای استفاده از کلمهٔ «این‌همانی» از کلمهٔ «تعیّن» استفاده می‌کند. او قائل است امور فیزیکی امور ذهنی را متعیّن می‌کند؛ یعنی تکیهٔ امور ذهنی، امور فیزیکی است. در این‌جا به‌وضوح می‌بینیم «ابتناء» (Supervenience) نقش کلیدی در توسعهٔ تعریف فیزیکالیسم در نظرگاه مونترو بازی می‌کند.

۵،۲. گام دوم: شرح خاستگاه دیدگاه مونترو

در این گام به تشریح معنای «ابتنا» که به «فراروی‌دادگی» نیز ترجمه می‌شود، خواهیم پرداخت. اولین بار دونالد دیویدسن (Davidson Donald) آموزهٔ «ابتناء» را برای توجیه نظریهٔ خود یعنی یگانه‌انگاری بی‌قاعده (Anomalous Monism) به‌کار برد. یگانه‌انگاری بی‌قاعده می‌گوید: رخدادهای ذهنی، دسته‌ای از امور که جدا از رخدادهای فیزیکی باشند نیستند تا محتاج استقرار در ذهن یا روحی غیرفیزیکی باشند، بلکه صرفاً رخدادهایی فیزیکی‌اند که با استفاده از واژگان روان‌شناختی توصیف شده‌اند؛ یعنی یک امر فیزیکی داریم که دارای دو نوع توصیف فیزیکی و ذهنی است. مقصود از قید «بی‌قاعده» این است که نمی‌توان قوانین قطعی روان- فیزیکی‌ای پیدا کرد که امور فیزیکی را به توصیفات روانی مرتبط کند. هرچند دیدگاه دیویدسن به دلیل این‌که به پی‌پدیدارگرایی (Epiphenomenalism) منتهی می‌شود غیرجذاب می‌نماید، چراکه به نظر می‌رسد ما را از هرگونه فاعلیت اصیل ذهنی محروم کرده و به عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی امور فیزیکی بدل می‌کند، ولی طرح «ابتناء» از طرف دیویدسن برای توجیه این‌همانی در نظریهٔ یگانه‌انگاری بی‌قاعده، برای فلاسفه ذهن بسیار جذاب بود. دلیل جذابیت آموز ابتناء این است که از طرفی متعهد نیست امور ذهنی را به امور فیزیکی تقلیل دهد، و از طرف دیگر این عدم

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

تقلیل منتهی به دوگانه‌انگاری نمی‌شود؛ یعنی ما را از دایرهٔ فیزیکالیسم خارج نمی‌کند. بعد از معرفی ابتنا توسط دیویدسن، جیگون کیم (Jaegwon Kim) برای بررسی و معرفی این مفهوم تلاش زیادی کرد؛ هرچند دست‌آخر از منتقدین سرسخت آن شد. قائلین به ابتنا عموماً جهان را لایه‌لایه می‌پندارند. در دل این نظریه این نکته نهفته است که هر آن‌چه درلایه‌ها یا سطوح پایین‌تر به وقوع می‌پیوندد، رخدادهای لایهٔ بالاتر را تعیّن می‌بخشند. از قبیل رفتار سلول‌ها که مبتنی بر رفتار مولکول‌های سازنده آن‌هاست. تفاوت آموزهٔ ابتناء با فیزیکالیسم تقلیل‌گرا این است که ابتناء منکر آن است که واقعیت‌های سطح بالاتر را بتوان به واقعیت‌های سطح پایین‌تر، که بر آن‌ها اتکا دارند تقلیل داد. درمجموع می‌توان آموزهٔ ابتناء را در سه مؤلفهٔ ذیل خلاصه کرد:

الف: ویژگی‌های ابتناءشده متکی بر ویژگی‌های پایه هستند؛

ب: ویژگی‌های ابتناءشده تقلیل‌ناپذیر به ویژگی‌های پایه هستند؛

ج: در تمام افراد، ارتباط میان ویژگی‌های ابتناءشده و پایه همواره یکسان است.

۵،۳. گام سوم: نقد خاستگاه مونترو

اگر ما بتوانیم آموزهٔ ابتنا را تضعیف کنیم، تعریف فیزیکالیسم نمی‌تواند شامل امور ذهنی (و به‌ظاهر غیرفیزیکی) شود، زیرا امور ذهنی با آموزهٔ ابتنا در تعریف امور فیزیکال و فیزیکالیسم داخل شده است؛ در نتیجه تضعیف ابتنا باعث خروج دوبارهٔ امور ذهنی از فیزیکالیسم شده و در نتیجه با قبول فیزیکالیسم هیچ توجیهی برای کوآلیا و ازجمله لذت‌ها باقی نخواهد ماند. برای این کار ابتدا انواع «ابتناء» را تعریف کرده و در گام بعد هرکدام را جداگانه بررسی می‌کنیم.

ابتناء روان- فیزیکی می‌گوید: اگر دو فرد، ویژگی‌های فیزیکی یکسان داشته باشند، باید ویژگی های ذهنی یکسان داشته باشند. واژهٔ «باید» می‌تواند دو روایت از فراروی‌دادگی به ما ارائه بدهد.

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

البته هیچ اجماعی بین قائلین به ابتناء بر این‌که کدام برداشت از فراروی‌دادگی صحیح است، وجود ندارد. بنابر خوانش ضعیف‌تر، معنای واژهٔ «باید» این است که از قضا تمایزناپذیری فیزیکی، همیشه با تمایزناپذیری ذهنی همراه بوده است اما لزوماً چنین نیست؛ در این‌صورت رابطهٔ میان ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی امکانی خواهد بود. بنابر خوانش قوی‌تر از واژهٔ «باید»، تمایزناپذیری فیزیکی لزوماً با تمایزناپذیری ذهنی همراه است. در این صورت رابطهٔ ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی نه امکانی بلکه ضروری است.

۵,٤. نقد ابتناء ضعیف

مقدمهٔ اول: اگر ویژگی‌های ذهنی شما به‌راستی متکی بر ویژگی‌های فیزیکی‌تان باشند، محال است ویژگی‌های ذهنی همتاهای فیزیکی شما در هر جهانی ممکنی، از شما متفاوت باشد؛

مقدمهٔ دوم: ازآن‌جا که مطابق با فراروی‌دادگی ضعیف، ویژگی‌هایی ذهنی می‌توانند بدون هرگونه تغییر متناظر در ویژگی‌های فیزیکی، دست‌خوش تغییر شوند، ظاهراً ویژگی‌های ذهنی عملاً هیچ اتکایی بر ویژگی‌های فیزیکی ندارند (کمبل، ۱۳۹۹، ص ۱۵۹)؛

نتیجه: تنها راهی که باقی می‌ماند این است که بگوییم لابد عامل سومی علاوه بر ویژگی‌های فیزیکی در میان است که تفاوت در ویژگی‌های ذهنی را توضیح می‌دهد. دراین‌صورت ابتناء ضعیف هرچه باشد بیانگر شکلی از اتکا نخواهد بود.

۵,۵. نقد ابتناء قوی

در فراروی‌دادگی قوی هم‌تغییری (covariation) قطعی است، ولی مشکل این است که صرف هم‌تغییری میان دو خانواده از ویژگی‌ها لزوماً متضمن این نیست که یکی از آن‌ها متکی بر دیگری باشد. آموزهٔ «ابتناء» فقط می‌گوید ویژگی‌های ذهنی با ویژگی‌های فیزیکی هم‌تغییرند، اما توضیح نمی‌دهد چرا این هم‌تغییری رخ می‌دهد. به همین دلیل از نظر بسیاری از منتقدان،

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

آموزهٔ ابتناء صرفاً بیان‌گر صورت مسئله است، نه راه حلی برای مشکلهٔ ذهن و بدن. (همان، ص ۱۶۱). مؤید این مسئله این است که می‌بینیم ابتناء با همه یا اکثر نظریات فلسفه ذهن جمع‌پذیر است، حتی با دوگانه‌انگاری جوهری: «اگر... واقعاً این رابطه میان ذهن و بدن برقرار باشد، دکارت، کسی که معتقد بود بدن فیزیکی و نفس مجرد، مستقل از یک‌دیگر، هرکدام کار خودش را می‌کند، قاطعانه آن را انکار می‌کند؛ اما در مقابل تفکر دکارتی، نامعقول به نظر نمی‌رسد که بگوییم امر فیزیکی به لحاظ وجودی پایه‌ای‌تر است و با این‌که ممکن است پدیدهٔ فیزیکی بدون پدیدهٔ ذهنی وجود داشته باشد، نظریهٔ تکامل دلایل محکمی برای این باور ارائه می‌کند که بدون آرایش‌های پیچیدهٔ ماده، که ذهن را پدید می‌آورند، ذهنی وجود نخواهد داشت» (مسلین، ۱۳۹۱، ص ۲۴۶).

همان‌طور که اشاره رفت خاستگاه آموزهٔ ابتناء، یکی گرفتن «همبستگی» امور فیزیکی و ذهنی، بدون هیچ مجوّز معقولی با «این‌همانی» امور فیزیکی و ذهنی است، درحالی‌که «همهٔ ما، با وجود همهٔ اختلافات‌مان، این را مسلم می‌دانیم که برای هر تغییری که در آگاهی اتفاق می‌افتد، تغییر متناظری در بخشی از مغز صورت می‌گیرد. اما خطری که در بیشتر نوشته‌ها نفوذ کرده آن است که «هم‌بستگی» را «این‌همانی» تلقی کنیم. باآن‌که مدارک بی‌اندازه‌ای برای همبستگی ذهن و مغز وجود دارد. ولی مادامی‌که انباشت یا وسعت این مدارک را اثبات این‌همانی ذهن و مغز تصور کنیم، اشتباه منطقی خامی مرتکب شده‌ایم» (هیک، ۱۹۷۷، ص ۱۱۳). جان هیک، اشتباه منطقی آن‌ها را چنین توصیف می‌کند: «اما شناسایی عمل‌کرد مناطق گوناگون مغز و شناسایی فعالیت‌های خاص مغزی مرتبط با فعالیت‌های خاص نفسانی، مربوط به هم‌بستگی دو چیز با یک‌دیگر است نه دلیل بر این‌همانی و یکسان بودن آن» (همان). استیون رز (Steven Rose) در تأیید نظر هیک می‌گوید: «باید روشن شود که هم‌بستگی دلیل بر این-

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

همانی نیست» (رُز، ۲۰۰۵، ص ۲۳۸). جاناتان لو تمثیل خوبی برای این مسئله آورده است: «به‌بیان‌دیگر، تجربه‌های ایجاد شده توسط فعالیت‌های مغز، با [خودِ] فعالیت‌هایی که آن‌ها را ایجاد کرده است از منظر نوع متفاوت است... . [مثلاً به شیر آب دقت کنید] صرف خروج آب از شیر آب، بدین معنی نیست که آب همان چیزی است که شیر است؛ پس همین در مغزها و تجربه‌هایی که آن‌ها را پدید می‌آورد جاری است. چرا باید ذهنِ تولید شده توسط مغز، همان چیز یا از همان نوعی باشد که مغز آن را پدید می‌آورد؟ (لو، ۲۰۱۰، ص ۱۲۷).

همان‌طور که اشارت رفت مونترو می‌گوید: «اگر آن‌ها [امور ذهنی] به‌وسیلهٔ ویژگی‌های غیرهنجاریِ غیرآسمانی و غیرذهنی، معیّن شوند فیزیکی محسوب می‌شوند، همان‌طورکه باید محسوب شوند». اما به‌راستی چرا باید امور ذهنی به‌صرف این‌که از طریق امور فیزیکی معین می‌شوند، باید فیزیکی محسوب بشوند؟ چرا همان‌طور که ویژگی‌های پیچیدهٔ جدید از ویژگی‌های بسیط زاییده می‌شود ویژگی‌های ذهنی نیز از ویژگی‌های فیزیکی سر برنیاورند؟ آیا مغز به‌عنوان پیچیده‌ترین قسمت بدن انسان از اجزاء سلولی بسیط‌تری شکل نیافته است؟

ممکن است گفته شود اگر شیءای از شئ‌ای دیگر به عرصه وجود پا بگذارد نمی‌تواند نامتجانس از جنس نوع اول باشد، چرا که روشن است دهندهٔ شئ نمی‌تواند فاقد آن شئ باشد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۰، ص ۳۶۸). در جواب باید گفت؛ به‌وجود آمدن را نباید در حد کندن و جدا شدن شیئی از شئ دیگر تلقّی کرد؛ چراکه در طبیعت مکرر می‌بینیم از ترکیبات لایهٔ پایین، لایهٔ نوخاسته‌ای ظهور می‌یابد که صرفاً برآیند مؤلفه‌های سطح پایین نیستند بلکه امری است کاملاً نوخاسته (Emegent). چه استبعادی وجود دارد جاعل و خالقی را فرض کنید که هستی‌های فوق پیچیده را از کانال هستی‌های بسیط، خلق می‌کند، همان‌طور که آب با ویژگی‌های جدیدش از اکسیژن و هیدروژن ظهوری نو پیدا می‌کند.

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

به‌راستی وقتی ما به سرزمین جدیدی می‌رسیم که در نقشهٔ قبلی ما نیست، آیا معقول است بدون هیچ تغییری در نقشه، سرزمین جدید را به سرزمین‌های قبلی الحاق کنیم؟ واضح است که جواب منفی است، زیرا وقتی به سرزمینی می‌رسیم که نقشهٔ قبلی تبیینی از آن ندارد، ما نیاز به تغییر نقشهٔ قدیم و طرح نقشهٔ جدید داریم تا بتوانیم نگاهی جامع به منطقهٔ جغرافیای موردنظر داشته باشیم. متناظرا وقتی با اموری برخورد می‌کنیم که توسط فیزیک و فیزیکالیسم قابل تبیین نیستند، باید از اساس نقشه را عوض کنیم؛ یعنی همه چیز را فیزیکی ندانیم نه این‌که با حفظ چارچوب نقشهٔ فیزیکالیسم، به هر طریق ممکن سرزمین جدید را در آن جای دهیم. پس به‌راستی اگر فیزیکالیست بخواهد حقیقتاً فیزیکالیست باقی بماند حق دارد ویژگی‌های ذهنی را دوست نداشته باشد چراکه فیزیکالیسم توجیهی از تجربهٔ لذت نوشیدن یک لیوان آب گوارا نخواهد داشت.

٦. نتیجه‌گیری

در مقالهٔ حاضر، مونترو با توسعه در معنای «است» در تلاش است در تعریف فیزیکالیسم (هر چیز، فیزیک است) طوری در امر فیزیکال توسعه ایجاد کند تا فیزیکالیسم، امور ذهنی را نیز شامل شود. او مدعی است همین‌که امور ذهنی مبتنی و متّکی بر امور فیزیکی‌اند، فیزیکی محسوب می‌شوند؛ اما باید گفت؛ او به‌جای حلّ، مسئله را منحلّ کرده است؛ چراکه آموزهٔ فراروی‌دادگی (ابتنا) نمی‌تواند امور ذهنی، که به‌ظاهر غیرفیزیکی‌اند (یا دست‌کم غیرقابل‌توجیه با فیزیک‌اند) را به پایهٔ ابتناء، که اموری فیزیکی‌اند تقلیل یا تحویل ببرد. مؤید قوی این جواب جمع‌پذیری اکثریت (اگر نگوییم همه) نظریات ذهن و بدن با آموزهٔ ابتناء است. حتی دوگانه-انگار جوهری می‌تواند بگوید جوهر نفسانی متکی و مبتنی بر جوهر فیزیکال است، ولی ذهن و بدن جوهراً دوتا هستند. علاوه براین که مهم‌ترین خاستگاه فراروی‌دادگی را می‌توان هم‌تغییری دانست در حالی‌که هم‌تغییری امر فیزیکی و ذهنی، دلیل معقولی برای اطلاق «ذهنی» بر امور

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

فیزیکی نمی تواند باشد. در نتیجه آموزهٔ ابتناء نمی‌تواند طوری در تعریف فیزیکالیسم توسعه ایجاد کند که امور ذهنی را نیز دربربگیرد. در نهایت برخلاف دیدگاه مونترو، فیزیکالیسم توجیهی برای کیفیات نفسانی از قبیل لذت و شادی نخواهد داشت.

منابع

- E. Jonathan Lowe. (2010), Why My Body is Not Me? The Unity Argument for Emergentist Self-Body Dualism. Emegence in acience and philosophy. p.127.
- Hick, John (1997). *Death And Eternal Life*, Louisville, Kentucky: Westminster/ John Knox Press
- Jackson, F (1998), *From Metaphysics to Ethics* (Oxford: Oxford University Press).
- Jackson, F., (2006), On Ensuring That Physicalism is Not a Dual Att ribute Theory in Sheep's Clothing', *Philosophical Studies*, 131 (1): 227–49.
- Kim, J. (1982),."Psychophysical Supervenience."*Philosophical Studie.s* 41-51-70.
- Kim, J. (1990). "Supervenience as a Philosophical Concept." *Metaphilosophy*, 21: 1-27
- Ladyman, J., Ross, D. Spurrett, D., and Collier, J. (2007), *Everything Must Go: Metaphysics Naturalized* (Oxford: Oxford University Press).
- Levine, J. (1998), 'Conceivability and the Metaphysics of Mind', *Noûs*, 32 (4): 449–80.
- Loar, B. (1990), 'Phenomenal States', *Philosophical Perspectives*, 4: 81–108. Loar (1990)
- McGinn, C. (1989), 'Can We Solve the Mind-Body Problem?', Mind, 98 (July): 349–66, reprinted in his (1991), The Problem of Consciousness (Oxford: Blackwell), 1–22; also reprinted in N. Block, O. Flanagan and G. Güzeldere (eds), The Nature of Consciousness (Cambridge, MA: MIT Press, 1997), 529–42.
- Melnyk A. (2003), *A Physicalist Manifesto: Thoroughly Modern Materialism* (Cambridge: Cambridge University Press).

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]

- Montero, Barbara (2011), Physicalism, in: The Continuum Companion to Philosiphy of Mind, Edited by James Garvey, Londn, Continuum International Publishing Group, Pp. 92-101.
- Poland, J. (2001), *Physicalism, The Philosophical Foundations* (Oxford: Oxford University Press).
- Rose, Steven (2005). *The 21st Century Brain*, London: Jonathan Cape
- Witmer, G. (2006), 'How to Be a (Sort of) *A Priori* Physicalist', *Philosophical Studies*,
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۰)، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کمبل، نیل (۱۳۹۹)، درآمدی کوتاه بر فلسفه ذهن، ترجمه یوسفی، محمد، تهران، نشر نی.
- مسلین، کیت (۱۳۹۱)، درآمدی به فلسفه ذهن، ترجمه، ذاکری، مهدی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

[Downloaded from mi.khu.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.21982783.1400.2.4.3.5]
[DOI: 10.52547/mi.2.4.302]